

جایگاه عوامل فرهنگی در توسعه اقتصادی

فرشید یزدانی بروجنی

هنری و ادبی و میزان گسترش آنها، سطح تحصیلات و آموزش مردم و نهایتاً موقعیت اجتماعی روشنفکران است.

فرهنگ مجموعه عملکردها و باورهای انسانها است، در مقابل آنچه که طبیعت نامیده می‌شود. به قولی فرهنگ عنصر اجتماعی است، در مقابل عنصر طبیعی. در نهایت ما در این مقاله مفهوم ذیل را از فرهنگ مد نظر داریم:

«فرهنگ جمع‌بندی تاریخ مهارتها، عقاید، احساسات و همچنین استقرار و تحقق اینها در روشهای تولید و خدمات عمومی، سطح تحصیلات و نهادهای اجتماعی، تنظیم و سازماندهی زندگی اجتماعی، دستاوردهای علم و صنعت و آثار ادبی و هنری است.»

با این توصیف سخن از اعتلای فرهنگی داشتن قدرت تقابل فرهنگی، بدون وجود عوامل زیربنایی آن سخنی دور از منطق است و همانا برای رسیدن به اعتلای فرهنگی، نیاز به معنادادن به مفاهیم جاری در رابطه با جهان انسانی و دستیابی به زمینه‌های مادی و فیزیکی، یک نیاز حیاتی است.

توسعه نیز از دیدگاههای متفاوتی بررسی شده است، مانند رشد مداوم نمایه‌های اقتصادی، مثل درآمد ملی، مصرف سرانه، میزان سرمایه‌گذاری و... و یا تحول جامعه از یک مرحله تاریخی دیگر. ولی ما در اینجا

به عنوان یک الزام فرهنگی، جزو ملزومات است.

جایگاه عوامل فرهنگی در توسعه اقتصادی برای ورود به هر بخش گام نخست آن است که حدود و ثغور اصطلاحات بکار رفته در آن بحث مشخص شود، تا از تداخل و تزاخم نظرات و گفتارها در حد امکان پیشگیری شود. در اینجا نیز ما بحث خود را با مشخص کردن چهارچوب و موارد مورد نظر شروع می‌کنیم. از فرهنگ تعاریف گوناگونی شده است که تکرار و بازگویی آنها در اینجا نتیجه‌ای جز اطاله کلام نخواهد داشت، بدین خاطر به دنبال آن مفهومی از فرهنگ هستیم که بتواند در روند مباحث توسعه مورد توجه و کاربرد بیشتری قرار گیرد.

فرهنگ یک پدیده پیچیده اجتماعی است که به دلیل تکوین خود به خودی و بدون برنامه قبلی و نیز تطور تاریخی، از انواع فعالیتهای کم و بیش هماهنگ بوجود آمده است و سیر تحولی خود را طی می‌کند. فرهنگ حاوی جنبه‌های تولیدی، اقتصادی، مانند سطح فنی تولید، مهارت نیروی کار، توانایی برآورد نیازهای مادی زندگی مطابق با استانداردهای هر برهه زمانی و جنبه‌های سیاسی، مانند آگاهی مردم از روش تعیین سرنوشتشان و مهارتهای افراد برای شرکت در امور اجتماعی و دفاع از منافع گروهی‌شان و جنبه‌های غیرمشهود (غیرمادی)، مانند علم و کاربرد آن، آثار

مقدمه:

بحث و گفتگو درباره توسعه و ارتباط آن با فرهنگ یکی از داغترین، پیچیده‌ترین و در عین حال جذابترین مباحثی است که در چهارچوب مباحث توسعه جای گرفته است. داغ بودن آن بیشتر بواسطه موقعیت کنونی دهکده جهانی و ارتباط و اثرگذاری بلادرنگ انسانها و فرهنگها و تأثیر فرهنگهای قوی‌تر بر فرهنگهای ضعیفتر است که این مسأله پس جویی ضعیف‌ترها را برای پیدا کردن قدرت تقابل توجیه می‌کند. پیچیده بودن مسأله از پیچیدگی جوامع انسانی و ارتباطات نشأت می‌گیرد و مشکل حق انتخاب را دو چندان می‌کند و جذاب بودن این بحث بیشتر برمی‌گردد به میل به «خود» بودن. با توجه به این نگرش بحث «جایگاه عوامل فرهنگی در توسعه اقتصادی» مد نظر قرار گرفته و اقدام به تهیه این مقاله که در ارتباط مسائل مطروح کلبنی بیش نیست و مطمئناً جای بسط و گسترش و تعمق فراوانی دارد، شده است.

روند بحث به این گونه است که نخست نگرش کوتاه به مفاهیم فرهنگ و توسعه و به ارتباط آنها و بررسی «موقعیت آستانه‌ای» توسعه، صورت گرفته است. پس از آن درباره چهار عامل اساسی در نگرش فرهنگی توسعه به طور مختصر بحث شده که تأکید نیز در این مقاله بیشتر بر پیوستگی این عناصر است و اعتقاد بر اینکه برای طی طریق مناسب‌تر توسعه مسلح بودن به این باورها

صرفاً رشد مداوم نمایه‌های اقتصادی که اعتلای انسانیت انسانها را - که مسلماً بدون تحرک در عوامل اقتصادی امکان‌پذیر نخواهد بود - در نظر نداریم. چرا که اگر بنا باشد که نمودارهای صعودی سرمایه‌گذارها، تولیدات و مصرفها را هدف مطلوب و اتوپیای جامعه قرار دهیم - گرچه شرط لازم آن - هدف مرکزی این مهم، یعنی انسان، هر روز خالی‌تر و از مفهوم ارزشی خود دورتر خواهد شد. توسعه از انسان است، بوسیله انسان است و باید برای انسان باشد و ما باید الگوی خودمان را برای پیش این راه صعب و در عین حال پرشور و سرشار از زندگی پیدا کنیم، البته با تکیه و برخوردار از تجربه‌های دیگران. اگر تجربه‌ها را بخواهیم مکرراً تجربه کنیم، مطمئناً نصیبمان از شکستها بیشتر خواهد بود تا پیروزیها. چرا که مناسبات بین‌المللی هر روز پیچیده‌تر و دستیابی به فرصتهای زمانی برای تجربه‌کردن محدودتر می‌شود.

پس ما با در نظر گرفتن اعتلای انسانی و پذیرش این که توسعه تعریف دیگری از تکامل بشری است، باید در این راه گام نهیم و با ملاک ارزشمند خود - انسان - دیگر روشها و الگوهای توسعه و همچنین مناطق توسعه یافته را کنکاش کنیم تا آنچه را که مناسب است برگزینیم و آنچه را که مضر است پس بزنیم.

برای رسیدن به جاده توسعه، وجود زیربناهای توسعه‌ای لازم است و در این ارتباط است که تقدم و تأخر این عوامل مطرح می‌شود. آنچه مسلم است که اقتصاد توسعه، فرهنگ توسعه و دیگر عناصر و مشخصه‌های توسعه، پس از گام نهادن در جاده توسعه و طی مسیر است که به گونه‌ای شکل می‌گیرند که می‌توان آنها را با پسوند توسعه پیوند زد. فرهنگ توسعه نیز نمی‌تواند استثنای جدا از قاعده باشد و تا توسعه شکل نگرفته است، نمی‌توان از آن سخن گفت. نکته قابل توجه در این بین این است که آیا تا شرایط اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی توسعه مانند رنسانس، مهیا نشده است، اجازه ورود برای توسعه داده می‌شود یا

خیر؟ لازم است که برای بررسی این رابطه علت و معلولی، بین عوامل و مشخصه‌های توسعه و توسعه نگاهی کوتاه به بحث آستانه‌ها داشته باشیم.

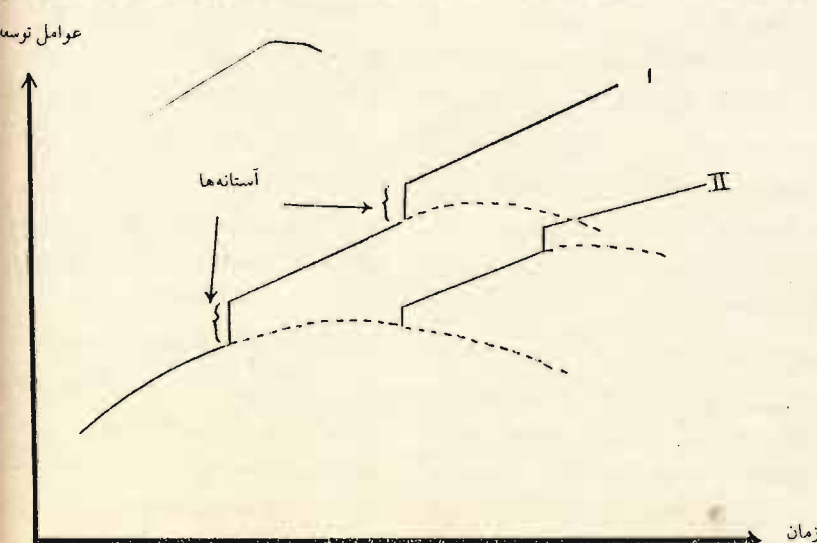
همانطور که می‌دانیم برای وجود هر معلولی مجموعه‌ای از علتها لازم است و تا این علل به حد معینی نرسیده‌اند، آن معلول خاص هستی نمی‌یابد. مثلاً در فیزیک صداها، تا فرکانس امواج به حد معینی نرسیده است (۲۰ هرتز)، صدایی به گوش نمی‌رسد و وقتی به آن حداقل رسید به اصطلاح می‌گویند «آستانه شنوایی» بوجود آمده است. حال همین بحث را در روند ایجاد و تحول توسعه مورد توجه قرار می‌دهیم. شکل زیر روند توسعه موقعیتهای آستانه‌ای را با توجه به زمان و عوامل توسعه نشان می‌دهد.

روند توسعه یک مسیر صعودی را در طی زمان و با گسترش عوامل لازم آن طی می‌کند. در مقاطعی از زمان این روند و فرایند به محلی می‌رسد که برای ادامه روند طبیعی و مناسب، باید تحولی در عوامل توسعه - مثلاً سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی - با شتاب بیشتری بوجود آید، که به آن «موقعیت آستانه‌ای» می‌گوییم. این موقعیت می‌تواند یک نیاز اقتصادی یا یک نیاز فرهنگی باشد که هیچکدام منافاتی با اصول زیربنایی توسعه ندارد. حال چنانچه در جامعه‌ای این موقعیت آستانه‌ای به هر علتی ارضای نیاز نشود، روند توسعه در این

جامعه از مسیر مطلوب خود خارج می‌شود و در مسیر نزولی یا انحطاط می‌افتد. یعنی همان‌طور که در شکل نشان داده شده است، توسعه به جای مسیر اصلی - خط پیوسته - در مسیر نشان داده شده با خطوط مقطع حرکت خواهد کرد. که این موجب عقب‌ماندگی جامعه مورد نظر از دیگر جوامعی که مسیر مطلوب را طی می‌کنند، می‌شود (در اینجا علل این عدم تحول و عقب‌ماندگی مورد بحث نیست).

پس از حرکت جامعه در «مسیر انحطاط» در هر مقطعی از زمان آن جامعه می‌تواند با تحول متناسب با موقعیت آستانه‌ای خود و فراهم کردن عوامل مورد نیاز این موقعیت، از این مسیر خارج شده در مسیر پیشرفت سیر کند. باید توجه داشت که هرچه جامعه از موقعیت آستانه‌ای اولیه دورتر می‌شود، هم «هزینه‌های آستانه‌ای» از نظر حجم و نوع هزینه متفاوت می‌شود و هم مسیر توسعه نسبت به مسیر اولیه، در سطح پایین‌تری حرکت می‌کند. (به موقعیت سیر II نسبت به I در شکل توجه شود.)

مجدداً به این مسأله برمی‌گردیم که نیاز موقعیت آستانه‌ای می‌تواند یک نیاز فرهنگی یا اقتصادی و یا ... باشد. با توجه به این نکته، آنچه که به نظر می‌رسد جامعه ما در موقعیت کنونی به آن نیاز دارد؛ بیشتر یک تحول و گرایش فرهنگی در جهت توسعه است، تا با استفاده از آن تحول بتوان عوامل اقتصادی را به نحو مناسبتری بکار برد. این





مطابق بینش تقدیری عمل می‌کنند. علت اینکه نگرش علمی در برخورد با مسائل «اجتماعی و انسانی» مطرح شده است، این نکته است که حتی خرافه پرست‌ترین اندیشه‌ها نیز در زمینه‌های علوم تجربی و علوم پایه، مانند فیزیک و شیمی، خود را ناچار از قبول نتایج تجربیات و آزمایشات می‌دانند؛ ولی در برخورد با مسائل اجتماعی و نتیجه عملکرد انسانها برخوردی تقدیری می‌کنند. این برخورد تقدیری در بین بسیاری از نیروهای تحصیلکرده نیز به چشم می‌خورد، که نتیجه‌ی آن برخورد بسته با مسائل کاربردی در زمینه‌های نیروی انسانی و خواستها و نیازهای اقشار مختلف مردم است. در این تفکر جایی برای نگرش نقادانه به سنتها و بعضی تعصبات ساخته و پرداخته شده ناشی از تنگناهای فکری و زمانی، وجود ندارد و هر نوع پرسش در این باب - و حتی در باب مسائل و مشکلات روز اجتماعی - نوعی بدعت به شمار می‌رود. در حالی که بنای تفکر توسعه‌ای بر این محور است که انسانها باید در نظامی تربیت بیاموزند که برخورد باز و کاربردی با مسائل داشته باشند و بدانند که «تعلیم و تربیت یعنی یادگیری اندیشیدن مستقل» و نه فقط یادگیری آنچه از گذشتگان به یادگار مانده است. نگرش علمی به مسائل جامعه به ما می‌گوید که مشکلات مبتلا به جامعه را نه از طریق شانس و تقدیر و انتظار که از طریق کنکاش و جستجو و فراهم کردن شرایط و رفع نیازها است که می‌توان حل کرد. این نگرش به ما می‌گوید که «جامعه باید حوصله و آمادگی اصلاح‌شدن و صیقل خوردن را داشته باشد و در عین قداست بخشیدن به گذشته، از اهمیت آینده خود غافل نگردد. قداست بخشیدن به گذشته، نه از جهت این که دوران پدران ما بوده است و باید الگوی ما باشد، بلکه از جهت تجربه‌های انسانی آنها و سعی و کوشش آنها در جهت بهبود شرایط خود در موقعیت زمانی و مکانی خاص خود. نگرش عملی به مسائل انسانی به ما می‌گوید که هر انسانی - با توجه به وضعیت سنی، جنسی و مکانی خود - نیازها و تواناییهای

مسیر انحطاط جامعه را هموارتر می‌سازد.

حداقل پیش زمینه‌های فرهنگی توسعه:

همان طور که گفته شد، در روند توسعه برآورد پیش نیازهای فرهنگی در این موقعیت زمانی از مهمترین نمایه‌هایی است که باید مورد توجه قرار گیرد. عواملی که در ادامه بحث می‌آیند، صرفاً به عنوان یک حداقل مطرح می‌باشند و بدیهی است که برای رسیدن به مقصود، عوامل معتناهی اعم از اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اداری و اجتماعی باید در نظر اصلاح‌گران قرار گرفته و در راستای تغییرات مناسب در جهت توسعه، اقدام لازم صورت گیرد. بدین منظور چهار باور و اعتقاد را در این رابطه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف: اعتقاد و التزام به نگرش علمی در برخورد با مسائل اجتماعی و انسانی

در مباحث فرهنگی توسعه، اکثر متخصصان توسعه، علمی‌نگریستن به مسائل را مبنای توسعه یافتگی می‌دانند. در این مقاله نیز این باور به عنوان اولین باور فرهنگی برای نیل به توسعه مطرح شده است. اعتقاد به نگرش عملی را از این بابت با «التزام» همراه کرده‌ایم که بعضاً مشاهده می‌شود که افراد تحصیلکرده‌ای که در صحبت پایبندی خود به نگرش علمی را جزو محکمترین اعتقادات خود نشان می‌دادند، در برخورد با پاره‌ای از باورهای اجتماعی و فرهنگی

نحول و گرایش فرهنگی، هم در زمینه‌های نگرش و نگرش به انسان و جامعه مطرح است و هم در زمینه‌های کاربردی مثل اصلاح روابط و ساختار اداری. (قابل ذکر اینکه مطرح کردن نیاز فرهنگی مخالف این سآله مسلم که برای تغییر شرایط محیطی، عوامل اقتصادی دارای اولویت‌اند، نمی‌باشد).

حال باید توجه کرد که بُعد این تحول فرهنگی چه حوزه‌ای را از نظر کمیت و کیفیت دربر می‌گیرد؟ از نظر محدوده کمی آن، نخستین گروهی که باید به پایه‌های فرهنگی معتقد و البته ملتزم باشند، برنامه‌ریزان رست اندرکاران هدایت جامعه‌اند. در یک فرایند زمانی این پذیرش فرهنگی باید در جهت همه‌گیر شدن سمت و سو داشته باشد و به جایی منتهی شود که ارزشهای نخبگان با ارزشهای عموم مردم تلاقی پیدا کند و از نظر کیفیت، هر چه جامعه در روند توسعه خود پیشرفت داشته باشد، مسلماً کیفیت عوامل فرهنگی مناسب هر مقطع زمانی نیز مناسب با آن شرایط، متحول خواهد شد. اما کیفیت و چگونگی عواملی که در این مقطع زمانی مورد نیاز است و به آنها «پیش زمینه‌های فرهنگی توسعه» می‌گوییم، مشخصه‌ها و باید‌هایی است که هم از نظر تحولات تاریخی توسعه مورد تأکید و ابرام قرار گرفته‌اند و هم این که منطق و علم توسعه بر آنها صحه گذاشته است و عدم توجه به آنها

■ توسعه حاصل حرکت اجتماعی و جمعی جامعه است و تک تک افراد با هر دین و مذهب و نژاد و تفکر به فراخور موقعیت خود در آن دخیلند و این شراکت مبنایی جز حس مشترک انسانها در جهت اعتلا و معنی بخشیدن به ارزشهای انسانی ندارد.

دارد و باید این نیازها به نحو مطلوب تأمین شوند، تا آن تواناییها فرصت بروز بیابند و چرخهای زندگی را به حرکت درآورند. نمی توان همه انسانها را محصور در یک تفکر عرفانی خاص و تارک دنیای کرد و انتظار داشت که همگان «حلاج» گونه از تمام دل بستگیهای مادی خود دل برکنند.

خلاصه کلام این که بدون داشتن نگرش علمی و التزام عملی به آن، نمی توان به ریشه معضلات جامعه و مردم پی برد و در جهت حل این معضلات به سمت توسعه، قدمی برداشت و نمی توان تواناییهای بالقوه ای که در صورت عدم استفاده بموقع از آنها به سمت انحطاط و انحراف از مسیر جامعه می روند و در هر برهه ای از زمان نیروی خاص خود را دارند، بهره برداری و جاده توسعه را هموار کرد.

ب - اعتقاد به برابری انسانها (از نظر جنس، نژاد و ...) احترام به شخصیت انسانی افراد

توسعه حاصل حرکت اجتماعی و جمعی جامعه است و تک تک افراد با هر دین و مذهب و نژاد و تفکر به فراخور موقعیت خود در آن دخیلند و این شراکت مبنایی جز حس مشترک انسانها در جهت اعتلا و معنی بخشیدن به ارزشهای انسانی ندارد. وقتی که بناست جامعه ای متحول شود، باید تمام نیروهای آن در جهت تحول گام بردارند. در این بین اگر عده ای خود را - ابتدا به ساکن - برتر از دیگران بدانند؛ نه تنها پیمودن مسیر مشکل می شود (به دو دلیل، یکی حذف تعدادی از نیروهای احتمالاً کارآمد و دیگری هرز رفتن نیروی بکاررفته برای حذف آنها)، بلکه از تفکر عدالتخواهانه انسانی نیز به دور است که فردی را به واسطه داشتن مرامی، یا زاده شدن و زندگی کردن در میان قوم و طایفه و یا مکان بخصوصی فاقد

حقوقی خاص بدانیم. علاوه بر اینها دید کارشناسی اقتصادی نیز بر این مسأله صحه می گذارد، زیرا با برخورد نژادی یا جنسی یا گروهی از افراد جامعه (مثلاً زنان) قسمتی از نیروی کاری کارآمد جامعه از جریان تولید به طور مستقیم دور می مانند (در ضمنی که نقش غیر مستقیم آنها نیز در کاهش تولید جامعه خود را به شکل بارزی نشان می دهد).

نتیجه سخن اینکه: لزوم حذف دیدگاههای تبعیض آمیز در مورد نقش اقشار و گروههای مختلف یک الزام قطعی است که بدون انجام آن، نه روند توسعه روند همواری خواهد بود و نه اهداف توسعه به معنای انسانی آن موضوعیت می یابد. این دیدگاه تبعیض آمیز هم در نگرشهای سنتی به افراد و روابط افراد وجود دارد و هم در متون حقوقی ماست که باید در جهت تصحیح آنها، از طریق اصول منطقی و زیربنایی تفکر و حقوق انسانی اقدامات لازم صورت گیرد و مطابق با مصلحت و موقعیت زمانی اصلاح شوند.

پ - باور به پویا بودن اجتماع، در نتیجه پویا بودن نهادهای اجتماعی متناسب با موقعیت زمان
وقتی سخن از پویا بودن اجتماع و نهادهای آن است باید تعیین حدودی بین «دمدمی بودن» در نگرش به اداره یک جامعه و «پویا بودن» صورت گیرد. لحظه نگر و دمدمی بودن در ... ره یک جامعه، عامل ضد توسعه است و علت آن عمدتاً ناشی از عدم درک و شناخت درست نیازها و توانمندیهای اجتماع و اعضای آن در زمان حال و آینده و حتی گذشته و همچنین عدم نگرش علمی به مسائل فوق است. ولی پویا بودن دقیقاً به مفهوم و منتج از نگرش علمی به مسائل مبتلا به و داشتن درک صحیح از شرایط زمانی و

مکانی - در بعد داخلی و جهانی - است. وقتی به پویا بودن نهادهای اجتماعی باور وجود داشته باشد، این مسأله روشن می شود که مشکلات امروز را با نهادهای صد سال پیش نمی توان بررسی و حل کرد. به عنوان مثال یک قسمت از نهادهای اجتماعی را نهادهای حقوق دربرمی گیرند و ازدواج و طلاق نیز جزء نهادهای حقوقی بشمار می روند. حال اگر بنا باشد که با این دو پدیده اجتماعی به گونه ای برخورد شود که فرضاً در یکصد سال پیش به آنها و طرفین آنها برخورد می شد، معضلات اجتماعی منتج از آن نه تنها حل نمی شود، بلکه دو چندان گردد. ولی چنانچه متناسب با اوضاع اجتماعی - اقتصادی جامعه و تکامل منشر انسانها و روابط اجتماعی با آن برخورد شود، مشکلات ناشی از آن به حداقل می رسد. باور به پویا بودن اجتماع برابر است با اعتقاد به توسعه، زیرا که اعتقاد «لزوم توسعه یافتن» ریشه در نگرش متحول شدن و تکامل شدن جوامع و تمدنها را دارد، پس با اطمینان می توان گفت که حتی کسی که در حرف نیز «شعار توسعه» را می دهد به این پویایی صحه می گذارد و نمی توان تصور کرد که «توسعه خواهی» بدون باور به پویایی جامعه، عینیت یابد. با این حساب از این باور می توان به عنوان یکی از ستونها زیربنای فرهنگی توسعه نام برد.

ت: داشتن تفکر اجتماعی از کار و باور به کارهای جمعی
کار و بخصوص کار جمعی یکی از مهمترین پایه های مادی توسعه را تشکیل می دهد. پس در یکی از مهمترین اموری که باید به یک جامعه علاقه مند به توسعه آموخته شود، فلسفه و مبانی کار جمعی است. برای مسلح شدن به تفکر کار جمعی، افراد باید نخست به کار به عنوان یک فعالیت اجتماعی که در مسیر

بعضاً مشاهده می شود که افراد تحصیلکرده ای که در صحبت پایبندی خود به نگرش علمی را جزو محکمترین اعتقادات خود نشان می دادند، در برخورد با پاره ای از باورهای اجتماعی و فرهنگی مطابق بینش تقدیری عمل می کنند.

است که لااقل برنامه ریزان و سیاستگزاران جامعه باید به باورهای چهارگانه ای گفته شده معتقد باشند تا بتوانند هم در تشخیص معضلات موفقتر باشند و هم در حل مشکلات با دید واقع بینانه تری برنامه ریزی و حرکت کنند. قابل توجه این که این چهار باور با همدیگر پیوستگی درونی دارند و اگر به یکی باور داشته باشیم و به دیگری اعتنایی نشود (گرچه تقریباً محال است) مسلم است که در روند عملی یک جایی از برنامه ها یا اجرای آنها لنگ خواهد زد و رشته هایی را به پنبه بدل خواهد کرد که امیدواریم اینچنین نشود.

منابع و مأخذ

- خادمی، حمید و دبیری، ماهرخ (مترجمین). ن.ه - کلاین بام. انجمن شاعران مرده. مرکز نشر سحر. تهران. ۱۳۷۱

- ذاکری، ناصر. تأملی در بعد انسانی توسعه اقتصادی. مجله فرهنگ توسعه. شماره ۱. شهریور ۱۳۷۱.

سریع القلم، محمود. سنت، مدرنیسم و فرهنگ توسعه. مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی. شماره ۶۲ و ۶۱. مهر و آبان ۱۳۷۱.

سهراب زاده، مهرا. نقش سنت در توسعه. مجله فرهنگ توسعه. شماره ۲. مهر و آبان ۱۳۷۱.

عظیمی، حسین. فرهنگ و توسعه. مجله ایران فردا. شماره اول و دوم. خرداد و تیر و مرداد و شهریور. ۱۳۷۱.

فرامرزی، محمدتقی (مترجم). د. چسنگو (مؤلف). جامعه و طبیعت. انتشارات شباهنگ. تهران ۱۳۵۶.

قره باغیان، مرتضی. اقتصاد رشد و توسعه. ج ۱. نشر نی. تهران ۱۳۶۹.

قاضیان، حسین. نظریه های توسعه و عوامل فرهنگی. مجله فرهنگ توسعه. شماره ۴. بهمن و اسفند. ۱۳۷۱.

پاورقی:

۱ - د. چسنگو

نداشتن روحیه ای کار و بخصوص کار جمعی است که نمود آن را چه در فعالیتهای اقتصادی (مانند نبود شرکتهای سهامی با سهامداران فراوان) و چه در فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی مشاهده می کنیم. به طور مثال می بینیم که یک نفر دانشمند در طی سالیان سال زحمت شبانه روزی موفق به تهیه فرهنگنامه ای می شود (که البته این فعالیت از ارزش بالایی برخوردار است.) و نهایت کار او همین است و اگر فرد دیگری بخواهد همان نوع فعالیت را شروع کند ناچار است از نو شروع کند، و همان فرد اغلب فرصت ویرایش مجدد حاصل عمر خود، و حتی گاهی چاپ مجدد، را پیدا نمی کند و در نتیجه پیشرفت چشمگیری در این کار مشاهده نمی شود. ولی در جاهایی که تهیه یک فرهنگنامه، مثلاً توسط یک جمع سی نفری کارشناس فرهنگی در رشته های مختلف صورت می گیرد، حاصل کار نه تنها اغلب کاملتر است بلکه آن کار چندین بار توسط آن جمع بازبینی و ویرایش می شود و مقتضیات زمانی و علم و تغییر و تحولات لازم در آن دخالت داده می شود، که ماحصل آن پیشرفت فرهنگ جامعه (لااقل در همان بُعد مورد بحث) است.

نتیجه: این که پیدا کردن تفکر اجتماعی و جمعی کار یک پایه اساسی برای توسعه است و لزوم دستیابی به آن یکی از مهمترین نیازهای جامعه ی ماست (با توجه به این که ما این روحیه را حتی در شیوه عمل فعالین فرهنگیمان نیز بندرت مشاهده می کنیم) که بدون آن مطمئناً به توسعه امری محال به نظر می رسد.

نتیجه کلی منتج از بحث فوق این مطلب

تکامل بشری نقش ویژه ای ایفا کرده است، نگاه کند و کار را فقط وسیله ای برای امرار معاش روزانه ی خود نپندارند. بعد از ایجاد این باور اجتماعی از کار و تکامل این باور است که اندیشه کار جمعی انسجام می یابد. یکی از مزیت های عمده کار جمعی این است که افراد می آموزند که «چگونه اندیشه ها و روشهای خود را و نیز جهان بینی های خود را به یکدیگر نزدیک کنند» و این اندیشه، مکمل عواملی دیگر، در اعتلای نقش انسانها در روند توسعه، نقش خاص خود را به صورت گسترده تر کردن روابط انسانی افراد، و وسیعتر کردن میدان دید و تفکر افراد به واسطه برخورد مسالمت آمیز آراء و افکار مختلف در جریان کار، قابل تحمل تر کردن اندیشه های مخالف برای افرادی که دچار یکدندگی در تفکر و عمل هستند و همچنین ارتقاء نسبی سطح کار انجام شده از نظر دقیقتر و فنی تر و اقتصادی تر بودن آن نسبت به کار فردی، بازی خواهد کرد. وقتی تفکر کار جمعی همه گیر شود، نظم نیز که از عوامل مورد نیاز بهبود وضعیت تولید است، حالت نهادی به خود می گیرد و جزئی از آداب و رسوم رایج می شود. فرد پیروزی خود و همچنین ارتقاء شخصیتی خود را در کار دیگر نه فقط در اعمال خارق العاده فردی، که در پیروزی جمعی و اعتلای جمع خود می داند، و متعاقباً نیز جمع تکامل و پیشرفت خود را در گرو پیشرفت جمعهای بزرگتر و در نهایت جامعه می داند و عملکردهای افراد و تشکلهای مختلف در این جهت سمت و سوق می گیرند. یکی از ضعفهای اساسی جامعه ی ما